

مگ

مگ

شنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۹
۲۰:۱۰ ربيع الاول ۱۴۴۲
۷ نوامبر ۲۰۲۰
شماره ۹۹۴۴
ZENDIGI@QUDSONLINE.IR

چه خبر؟

پروتئین‌های نابکار



قدس زندگی: این درست است که گاهی در شوخی‌هایمان به دیگران می‌گوییم «لنگار ال‌زایمر گرفتی» اما واقعیت این است که وقتی خوب فکر می‌کنیم حتی نام این بیماری اگر پشتیمان را نلرزاند، دست‌کم غمگینمان می‌کند. دانشمندان می‌گویند عامل اصلی از بین رفتن سلول‌های مغزی چندان مشخص نیست اما هنگام بروز ال‌زایمر، خوشه‌هایی از یک پروتئین، اطراف سلول‌های مغزی رسوب می‌کنند و کم‌کم موجب از بین رفتن حافظه فرد می‌شوند. حالا اجازه بدهید دو خبر درباره آخرین یافته‌های مربوط به ال‌زایمر را در ادامه مرور کنیم. با این توضیح که اول خبر بد و ناراحت‌کننده را می‌آوریم و بعد خبر خوب و امیدوارکننده را. این‌جوری شاید امیدواری خبر خوب، تلخی خبر اول را بشورد و ببرد.

خبر اول: رنگ‌ها را نخورید - خوراکی‌های صنعتی، فرآوری شده و بسته‌بندی اطراف ما معمولاً خیلی خوش آب و رنگ و خوش‌مزه‌اند. اما خوب است بدانید همه این خوش‌رنگی و خوش‌مزه‌گی برای بدن شما مفید نیست. استفاده زیاد از رنگ‌های خوراکی در مواد غذایی امروزی چیزی است که همیشه مورد توجه محققان حوزه بهداشت و سلامت بوده است. پژوهش‌های پزشکی پیش از این نشان داده‌اند رنگ‌های خوراکی پس از ورود به بدن تجزیه می‌شوند و سعی بودن مواد تشکیل دهنده آن اغلب می‌تواند منجر به بروز سرطان، اختلال‌های رفتاری و آلرژی شود. خبید. این‌ها را که احتمالاً می‌دانستید. خبر تازه اما این است که یک پژوهش‌های جدید در کشورمان می‌گوید احتمال دارد این رنگ‌های خوراکی، عوامل ایجاد ال‌زایمر را تقویت کنند. یعنی اگر بپذیریم رسوب پروتئین‌ها عامل ایجاد ال‌زایمر است، مواد حاصل شده از تجزیه رنگ‌های خوراکی در بدن، به رسوب پروتئین‌ها سرعت و شدت می‌بخشند. برای همین پژوهشگران کشورمان توصیه کرده‌اند مصرف خوراکی‌های حاوی رنگ، محدود شده یا به صفر برسد.

خبر دوم: تجمع پروتئین ممنوع - پژوهشگران سوئدی روش جدیدی را برای درمان ال‌زایمر ارائه داده‌اند که بسیار دارنده تأثیر آن می‌تواند بیش از روش‌های دیگر باشد. آن‌ها می‌گویند درمان‌های فعلی ال‌زایمر سعی دارند خوشه‌های بزرگ و مزاحم پروتئینی اطراف سلول‌های مغزی را از بین ببرند اما توانایی از بین بردن خوشه‌های کوچک اما سمی‌تر را ندارند. سوئدی‌ها روشی را در پیش گرفته‌اند که خوشه‌های پروتئین را پیش از اجتماع و تشکیل شدن یا رسوب کردن در اطراف سلول‌های مغزی نابود کنند. آن‌ها عاملی به نام «سوماتوستاتین» را به عنوان دارو وارد بدن می‌کنند تا همراه برخی پروتئین‌ها وارد سلول‌های مغزی شده و نگذار خوشه‌های پروتئینی تجمع کنند. حالا شما خاطراتی جمع نشود و به امید این کشف جدید، از فردا شروع به خوردن خوراکی‌هایی که با رنگ خوراکی ساخته شده‌اند نکنید و کماکان مراقب سلامتی‌تان باشید. این آزمایش فعلاً روی مغز موش‌های آزمایشگاهی موفقیت آمیز بوده اما دانشمندان امیدوارند در مورد انسان نیز جواب بدهد.

حکایت امروز

تعطیلی دوست‌نداشتنی!

قدس زندگی: این تعطیلی اجباری از جمله تعطیلی‌هایی است که حوصله همه‌مان را سسر برده و موقعیت‌های زیادی را از ما ربوده است. دیگر مجال است دانش آموزی را پیدا کنید که از خبر ادامه تعطیلی مدارس به دلیل کرونا خوشحال شود. زمستان هم که بیاید، هیچ دانش‌آموزی به امید بارش برف سنگین و تعطیلی روز بعد، به رختخواب نخواهد رفت. کرونا حتی همین شوق و امیدواری را از بچه‌هایمان گرفته است. بخشی از مقاله «چلوی کارکوسی» را به نقل از نیات «جرمان» بخوانید تا بدانید کرونا دیگر چه چیزهایی را از دنیای انسان‌ها ربوده است.

حالا تابستان به پایان رسیده و می‌بینیم بچه‌هایمان را از بسیاری چیزها محروم کرده‌ایم؛ چرا که همه‌گیری فقط بحران نگهداری از بچه نیست، از برخی جهات، تجربه زندگی واقعی بچه‌ها ما را شکل داده و چیزهای مهمی را از آن‌ها گرفته است. از دیدگاه بچه‌ها، پاندمی به معنای جدایی ناگهانی و جانفرسا از مدرسه بوده است. من مادر چهار بچه مدرسه‌ای هستم و همچنین پزشکی که در شهر نیویورک، در خط مقدم مقابله با ویروس کووید ۱۹ مبارزه می‌کنم. ماه‌های نخست شیوع کرونا نه فقط غیرعادی که واقعاً ترسناک بودند. ماگرمی‌ها، ماگرمی‌ها، ماگرمی‌ها! اگر من و همسر هر دو مبتلا می‌شدیم چه؟ اگر لازم بود یکی از بچه‌ها بستری شود چه؟ اگر لازم بود من و همسر هر دو بستری شویم چه؟ طرح‌ها یکی از یکی بدبینانه‌تر بود. روزهای بعد، کم‌کم فرزندانم کارها را پیش می‌راندند؛ بیکار مانده بودند؛ بخش بسیار زیادی از روز را تلویزیون تماشا می‌کردند و خیلی کم نور آفتاب را به خودشان می‌دیدند. اما من و همسر هر دو ماگرمی‌ها بودیم؛ ماگرمی‌ها بودیم؛ کم‌حالتان بودیم و در بیشتر مواقع، ما هم مهربان بودیم. کرونا دنباله‌دار شد و با ادامه تعطیلی مدرسه‌ها، اوضاع خانه ما روز به روز بدتر می‌شد.

بچه ۹ ساله بلبل زبانه دیگر سر می‌شام حرف نمی‌دهد؛ خواب همه‌شان مختل شده بود. دیگر عادی بود که ساعت ۲ بامداد بچه پنج ساله و ۱۱ ساله‌ام از سر بی‌حوصلگی توی آشپزخانه برای خودشان بچرخند. شبکه‌های اجتماعی‌ام را که باز می‌کنم، پر است از پیام‌های نگرانانه درباره مشکلاتی که با تعطیلی و بیکاری فرزندانمان دارند. تازه این ماجرای خانواده‌های خوشبخت است... شرایط بچه‌هایی که سطح خانواده‌هایشان لایم‌میزی است یا در این دوران از مرز هم پایین‌تر رفته به مراتب دشوارتر است... بدون مدرسه، بخش عمده پیشرفت، یادگیری و چانه‌زنی‌های رنگ تفریح از بین می‌رود... روز به روز تعداد بیشتری از ما درمی‌یابیم که شاید بناسبت برای مدت زیادی بدون مدرسه باشیم... تا امروز چیزهای زیادی را تسلیم کرونا کرده‌ایم، معلوم است دنیای بیرون فرزندانمان هم در آن میان بوده است و بخشی از سلامت روانشان و بیشتر لذت‌هایشان... حالا باید با این حقیقت کنار بیاییم که زمانی که دوباره اوضاع بسامان شود

گفت‌وگو با سعیده سادات اکبری، نویسنده کتاب «عاشقانه‌ای برای ۱۶ ساله‌ها» دخترها هم شهید می‌شوند...



در روز توقف تراکتور و فولاد

پرسپولیس زور پیروزی نداشت

عکس: پیام‌یار ساسی / بهمنگانه خیرنگار جوان

ورزش

شهر خودرو با رحمتی هم خطرناک است؟

ورود استقلال به لیگ با «فکری» برای قهرمانی



سامان قدوس در آستانه بازی در لیگ انگلیس

تجربه من مثل یک جهنم ناب است

دلیل چرخش از استقلال به سایپا

مسلمان: نمی‌خواستم دل پرسپولیس‌ها بشکند

عکس: پیام‌یار ساسی / بهمنگانه خیرنگار جوان

اینستاگرام چگونه در ۱۰ سال ما را برده توجه دیگران کرد؟

تولد یک ماده مخدر مجازی!



محمد تربت‌زاده: بدون اینکه تعارف تیکه پاره کنیم باید بپذیریم ما به اینستاگرام دچار شده‌ایم! اصلاً آن‌هایی که نخستین بار ایده ساخت اینستاگرام در ذهنشان کلید خورد هم همین هدف را داشتند. آن‌ها می‌خواستند با عرضه نرم‌افزاری که برخلاف سایر پیام‌رسان‌ها نظیر یاهوستنجر، فیس‌بوک و... از ابتدا برای تلفن همراه طراحی شده بود، ما را قانع کنند در قرن ۲۱ رابطه انسان و تلفن همراه، قرار است تبدیل به مهم‌ترین رابطه انسانی شود! حالا که ۱۰ سال از عرضه اولیه اینستاگرام می‌گذرد، ما با نسل جدیدی طرف هستیم که برخلاف ما، دنیای بدون اینستاگرام را به یاد نمی‌آورند و «آنلاین» بودن را یکی از پدیده‌های پیش فرض زندگی مانند غذا خوردن می‌دانند، نه اقدامی که انسان آگاهانه آن را انتخاب می‌کند!

یک هفتم جمعیت جهان

اینستاگرام در اکتبر ۲۰۱۰ در آمریکا برای گوشی‌های اپل راه‌اندازی شد اما به دلیل استقبال کم کاربران آیفون‌دار، موفقیت زیادی پیدا نکرد تا اینکه در آوریل ۲۰۱۲ نخستین اندروید آن راه‌اندازی شد. این ایلکیشن که در سال ورودش رکورد بیشترین دانلود را میان نرم‌افزارهای موبایلی از آن خود کرد، در همان سال ۱۰ میلیون کاربر و تا ماه می ۲۰۱۹ بیش از یک میلیارد کاربر را جذب خودش کرده، یعنی چیزی در حدود یک هفتم جمعیت جهان! آن روزها در دبیرستان‌ها و پوله راه افتاده بود و نخستین نسل نوجوانی که تک و تک تلفن همراه شخصی داشتند، از نرم‌افزاری حرف می‌زدند که در آن فقط اجازه انتشار عکس داشتید. عکس‌هایی که به لطف فیلترهای اینستاگرامی زیباتر جلوه می‌کردند. تب استفاده از اینستاگرام خیلی زود در نسل نوجوان آن روزها بالا گرفت اما هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد که یک دهه بعد، این نرم‌افزار جذاب تبدیل به یک پدیده فرهنگی، اقتصادی و گاه سیاسی شود و تمام ابعاد زندگی انسان را دربرگیرد. اینستاگرام حالا طرز نگاه ما به زندگی، غذایی که می‌خوریم، روابطمان با خانواده و دوستان، چگونگی رأی‌دادنمان در رویدادهای سیاسی، مقصد تعطیلات و اینکه پولمان را صرف چه چیزهایی می‌کنیم و خیلی چیزهای دیگر را تغییر داده است. شاید این حقیقت خیلی‌هایمان را آزار دهد اما ما دیگر اشتباهی به نسل‌های گذشته نداریم و گونه‌های جدید از انسان به شمار می‌رویم که رابطه‌اش با تلفن همراه عمیق‌تر از رابطه‌اش با همسر و خانواده‌اش است!

حلقه باز خورد توجه طلبانه

«اینستاگرام» در ابتدا یک شبکه اجتماعی بود مانند یاهو منسجر و فیس‌بوک. کاربران در اوقات فراغتشان با تماشای تصاویر جورواجوری که دوستانشان به اشتراک می‌گذاشتند، لذت می‌بردند اما رفته رفته این تصور در ذهن برخی شکل گرفت که افزایش لایک مترادف است با افزایش محبوبیت در میان دوستان و آشنایان. با هر بار لایک شدن تصاویرمان احساس خوشایندی بهمان دست می‌داد که وادارمان می‌کرد پست دیگری را آپلود و برای لایک خودرشد تلاش کنیم! تحلیلگران می‌گویند اولین بیکار همین‌جا بود که ما خود را در حلقه بازخورد توجه‌طلبانه‌ای گیر انداختیم که در آن

احساسات ما از مغزمان به تلفنمان و برعکس هدایت شده‌اند. زمان خودمانی بر تعریفی خیلی‌هایمان برده توجه دیگران شدیم. ما دیگر برای لذت بردن سفر نمی‌کردیم، بلکه می‌خواستیم به دیگران ثابت کنیم ما هم مسافرت رفتن بلدیم! ما حتی توی رستوران‌ها دنبال غذایی می‌گشتیم که لاچرری‌ترین شده باشد تا جلوه بهتری در اینستاگرام داشته باشد.

اسبابات ما از مغزمان به تلفنمان و برعکس هدایت شده‌اند. زمان خودمانی بر تعریفی خیلی‌هایمان برده توجه دیگران شدیم. ما دیگر برای لذت بردن سفر نمی‌کردیم، بلکه می‌خواستیم به دیگران ثابت کنیم ما هم مسافرت رفتن بلدیم! ما حتی توی رستوران‌ها دنبال غذایی می‌گشتیم که لاچرری‌ترین شده باشد تا جلوه بهتری در اینستاگرام داشته باشد.

سلب‌ریتی نماها واردمی‌شوند

روزنامه‌گردان در گزارش تولد ۱۰ سالگی اینستاگرام روند تأثیرگذاری این شبکه اجتماعی بر زندگی انسان را بررسی کرده است. بر اساس این گزارش، موج اول عضویت افراد در اینستاگرام در پی حضور چهره‌های شاخص در این شبکه اجتماعی آغاز شد. دقیقاً همان اتفاقی که پیش از این برای فیس‌بوک افتاده بود. اما در سال ۲۰۱۲ دو اتفاق کلیدی در اینستاگرام رخ داد که راه این شبکه اجتماعی را از دیگران جدا کرد و آن‌را تبدیل به تأثیرگذارترین عنصر فضای مجازی در طول تاریخ کرد! آنکه فیس‌بوک اینستاگرام را خرید و دوم اینکه «سلب‌ریتی نماها» عضو اینستاگرام شدند! فیس‌بوک بیش از یک میلیارد دلار بالای اینستاگرام پول داده بود و این نمایش نسخه برزق و برق و غیرواقعی از زندگی خودمان، و مهم‌تر از آن، ثابت کردند که همه ما «سلب‌ریتی» هستیم به شرطی که بتوانیم چیزی را در اینستاگرام عرضه کنیم که مخاطب تشنه آن است. این افراد با فرمول جلوه‌گری در مقابل دوربین، انتشار عکس‌های نیمه برهنه، تبلیغ زندگی لاچرری و اجرای نمایشی غیرواقعی از سبک زندگی هم‌اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند!

خالی کردن عقده‌های روحی

حالا که ۱۰ سال از ظهور اینستاگرام می‌گذرد «گاردین» می‌گوید اینستاگرام دیگر یک پست‌سایت برای بسیاری از بزرگسالان نیست. این نرم‌افزار عامل اصلی ایجاد رابطه‌ای شبه‌عاشقانه میان تلفن همراه و فرد است که به او اجازه می‌دهد حتی لحظه از تلفن همراهش دور شود.

حالا آدم‌ها توانایی کنار گذاشتن تلفن همراه را از دست داده‌اند. سلسله‌های «پهویی» از بسی اهمیت‌ترین لحظات زندگی باب شده، بروز احساسات افراد به اینستاگرام خلاصه شده و بستری برای خالی کردن عقده‌های روحی و همچنین خودنمایی و ارضای حس توجه‌طلبی شکل گرفته است. خلاصه‌اش آنکه اینستاگرام آغاز فصل جدیدی از زندگی انسان بود که در آن «تلفن همراه» تبدیل به کلیدی‌ترین عنصر زندگی انسان شد. عنصری که گاهی از آب و غذا و هوا هم اهمیت بیشتری پیدا می‌کند!

مجاز آباد

چاهی که ۱۰ سال پیش کنده شد

محمد ایمانی، فعال رسانه‌ای در کانال تلگرامی خود نوشت: «وضعیت آمریکا تماشایی است. هر روز نامزد اعدای پیروزی دارند و درباره تقبل هشتاد می‌دهند. گزارش‌ها از رأی دزدی و حتی رأی دادن و رأی آوردن مرده‌ها (در انتخابات کنگره) حکایت می‌کند! همزمان، خیابان‌ها شاهد جمعیت و زد و خورد گسترده است. داستان جامعه به شدت فطنی شده آمریکا، روز سه‌شنبه به پایان نرسید، بلکه تازه اوج گرفت... عبرت‌آموز است. چاهی که ۱۰ سال پیش برای ما کنده بودند، حالا خودشان در آن افتاده‌اند... بی آنکه پای تحریک صدها شبکه ماهواره‌ای و سیاسی خارجی در میان باشد...»

یک نقطه مثبت

برخی هم هستند که در اوج دوقطبی شدن جامعه آمریکا و دعوای سیاسی و غیرسیاسی، هنوز دوست دارند این کشور را سرزمین آرزوها بنامند و خوبی‌هایش را جار بزنند. عبدالله گنجی، فعال رسانه‌ای در واکنش به توییت صادق زیباکلام درباره نقش قانون در انتخابات آمریکا در توییت نوشت: «اجرای قانون بدون حکومت معنا پیدا می‌کند؟ این قدر که در بین پلشتی‌های آمریکا دنبال نکته مثبت می‌گردید یک نقطه مثبت هم در ایران پیدا کنید. ترامپ دیروز می‌گوید کل سیستم آمریکا فاسد است، زیبا کلام می‌گوید نه قانون حاکم است. حاج قاسم با کدام قانون تردد؟ ترامپ با کدام قانون از برجام خارج شد؟»

مرا ببخش

بدون مقدمه بخشی از پست اینستاگرامی احسان علیخانی را بخوانید: «هرمز ۲۸ ساله شده؛ با سرعتی عجیب و غیرقابل‌باور... تا ۱۸ سالگی فقط وی‌ام‌بافتم و سوار بر اسب خیال، به هر جایی که می‌خواستم پرواز می‌کردم. پس از آن مسیری را پیدا کردم... کار کردم و کار... هر کاری که فکرسش را بکنید؛ از جای دادن سسر صحنه و بیل و کلنگ زدن در صحنه تا دستکاری... بابت روزهای غلط‌اندیشی‌ام، روزهایی که با غرور طی کردم... روزهای خیانت به خودم و جهانم، روزهای پرآشوب... از خود معذرت می‌خواهم و چون گنجی برای ادامه مسیر نگاهش می‌کنم اما حملش نمی‌کنم... خدایا ببخش و دستم را بگیر... خدای من معجزه براننده شماس!»

برای روح خاشقچی مهم است

به نظر می‌رسد چشم برخی از سیاستمداران یا غیرسیاستمداران ما یا کشورهای دیگر بدجوری به بنگه دنیا و دعوای انتخاباتی‌اش دوخته شده است. حتی خدیجه چنگیز، نامزد جمال خاشقچی مرحوم می‌گوید این ماجرا برای روح شوهرش اهمیت دارد و او درباره انتخابات آمریکا در توییت نوشته است: «نتیجه انتخابات آمریکا برای روح جمال مهم است... من منتظرم که برنده موضع عادلانه‌ای بگیرد و همچنین خواستار تحقیقات منصفانه و شفاف از محمد بن سلمان شود...»



درباره واقعیتی که

در پس سیاست‌های موسیقایی جریان دارد

درخت‌های خشک و برگ و بار دروغین

این یادداشت، نقدی بر جشنواره موسیقی نواحی (که چند روز پیش در کرمان به سیزدهمین دوره خود پایان داد) نیست؛ چه این جشنواره هم مثل جشنواره ملی موسیقی جوان، به هر حال چراغی است که در شب تیره موسیقی، روشن مانده و همین هم مرهون مرات‌های بسیاری است. این یادداشت اگر نقدی داشته باشد، متوجه سیاست‌های کلانی است که دهه‌هاست به خرده‌فرهنگ‌های نواحی و به‌ویژه موسیقی‌شان آسیب زده است؛ سیاست‌هایی که غامدانه کوشیده این سیستم‌های زنده را به اقلامی وپرتربی تبدیل کند و بعید است این همه کارشناس و مقام مسئول ندانند وپرتربی کردن یک مؤلفه فرهنگی، یعنی کشتن آن.

واقعیت آنکه موسیقی هر منطقه، آینه‌ای است که می‌توان در آن، جهان‌بینی مردم آن منطقه را به تماشا نشست. موسیقی نواحی (و موسیقی مقامی) حافظه جمعی مردم هم هست و اگر آن را درختی تاور بدلتیام، ریشه‌های این درخت، حضور هنرمندان در دل جامعه و بودن در کنار مردم است. نغمه‌های مختلف موسیقی نواحی و مقام‌های موسیقی مقامی، از همین رهگذر شکل گرفته‌اند. امیر عادلی مثل امیرعلیشیرنوبلی حاکم می‌شده و در آبادی ملک، می‌کوشیده؛ هنرمند موسیقی مقامی هم برایش مقامی می‌ساخته و نامش را ماندگار می‌کرده. یا سربدار عبوض‌خان چلالی در مقابل دشمن مقاومت می‌کرده و جانش را بر سر آب و خاکش فدا می‌کرده و پختی‌ها برایش مقامی می‌ساخته‌اند تا یاد او نام او در حافظه جمعی بماند. چرخ موسیقی نواحی همیشه بر همین پاشنه چرخیده است؛ حالا اما در روز و روزگار ما، دانسته و ندانسته ماجرا دارد عوض می‌شود.

ما به لطف سیاست‌های مثلاً فرهنگی که بعید است ندانسته اعمال شده باشد و تداوم یافته باشد، فرصت حضور هنرمندان موسیقی نواحی را در جمع مردم، هم از مردم دریغ کرده‌ایم و هم از هنرمنداها و در کنار آن انواع جشنواره‌ها را قاطار کرده‌ایم تا مسئله آن قدرها نگران‌کننده بنظر نیاید. هنرمند و جامعه در روزگار ما مثل مادر و فرزندی شده‌اند که بیشان جدایی افتاده است. نه مادر می‌تواند به فرزندش برسد و تر و خشکش کند و نه فرزند، مادرش را می‌شناسد. سیاست‌های فرهنگی مشخصاً در روزگار ما دارد ریشه هنر را که تنفس در هوای جامعه است، قطع می‌کند؛ لاجرم، هنرمند موسیقی نواحی به جای آنکه نگاهش به مردم باشد، به مسئولان دولتی است. وقتی خواننده و نوازنده موسیقی نواحی فقط در جشنواره‌ها ارج و قربی دارد و فقط در این جشنواره‌هاست که فرصت دارد دوتاری بزند و آوازی بخواند تا هم هنرش را ارائه کند و هم چرخ زندگی‌اش را بچرخاند، طبیعی است نگاهش از جامعه گرفته شده و به پسند مسئولان دوحته شود.

از این همه کارشناس و مقام مسئول که سر در پی راهاندازی جشنواره‌های متعدد دارند باید پرسید تا امروز برای حضور بی‌واسطه موسیقی نواحی در میان مردم چه کرده‌اند؟

در این میان نخستین نشانه موفقیت این سیاست‌ها، ایستایی هنرهای آیینی است. هنر موسیقی نواحی، با سیاست‌های نادرست فرهنگی، در روزگار ما دارد دچار ایستایی می‌شود. اینکه دلخوش باشیم در روزگار ما هنوز مقام اشتراخچوم، پیرل جش، جمشیدی، سرحدی، گرابلی و شاختایی اجرا می‌شود، فقط بخشی از ماجراست. بخش مهم‌تر آن است که در روزگار ما این هنر چقدر توانسته پویا بماند؟

مادر ۵۰ سال اخیر، تحولات اجتماعی عظیمی را تجربه کرده‌ایم اما هیچ یک از آن‌ها نتوانسته در موسیقی نواحی، نمودی چشمگیر پیدا کند. این اتفاق برای دغدغه‌مندان حقیقی فرهنگ نگران‌کننده نیست؟ اینکه نور ظه محمد سلیمانی تنها همان مقام‌هایی را اجرا کند که مرحوم پدر بزرگش اجرا می‌کرده یا پسر حاح قربان همان فاستانی را بخواند که مرحوم پدرش، نگران‌کننده نیست؟

موسیقی نواحی در روزگار ما دارد از پویایی می‌افتد و ما همچنان به جشنواره‌ها دلخوشیم. به دیگر سخن، جشنواره‌ها پشت به پشت داده‌اند تا ما نتوانیم واقعیت ملموسی را که در پس این نمایش‌ها دارد اتفاق می‌فتد ببینیم. به این‌که فکر کنیم نسل هنرمندان معاصر، از هنرمندان پیشین چیزی کم دارند، نه اصلاً هنوز هم اگر آمدی به بقای هنرهای کهن آیینی باشد، به دست همین نسل جوان است؛ مشکل اما در مدیران دولتی و همین جشنواره‌هاست. مشکل، در همین سیاست‌های مثلاً فرهنگی است که دارد همه دانسته‌های غنی و کارآمد خرده‌فرهنگ‌ها را به اشیائی موزه‌ای تبدیل می‌کند تا بعد، بسر فرصت، جای خالی آن نظامات فرهنگی را با فرهنگ خودخواسته پر کند. در این میان اگر روزنه امید باشد، باز هم به دست هنرمندانیست که هم خودشان و هم جامعه را از این بیماری خاموش برهاندند. هنرمند باید در سپهر هنرمندی خود به این درک برسد که اگر نتوانست برای مردم اثری عرضه کند، زنده است و الا هنرش محکوم به فناست. درختی که زنده است، شکوفه می‌زند، برگ و بار می‌دهد و میوه می‌آورد و الا چوب خشکی است که بهار و تابستان و پاییز و زمستان، یکی است. حالا بگذار این چوب خشک را با هزار برگ و بار دروغین، آذین کرده باشند.

خبر

واکنش برومند به سردیس هنرمندان در باغ هنر



شبهات زیادی به آن چهره هنری ندارد نه و بدون خواندن نام آن چهره، نمی‌توان تشخیص داد که این سردیس کدام هنرمند است. یکی از این سردیس‌ها متعلق به داود رشیدی است که در مقایسه با تعدادی دیگر، شاید شباهت بیشتری به این هنرمند دارد. احترام برومند همسر استاد رشیدی درباره نصب سردیس‌ها می‌گوید: نصب سردیس‌ها مقابل خانه هنرمندان، رسم زیبایی است. ولی برای انجام چنین کاری که نیت خیری پشت آن است و فکر و بودجه و انرژی هم صرف آن می‌شود، باید پرسوای درست و حرفه‌ای طی شود تا نتیجه‌ای قابل قبول داشته باشد. برخی از این سردیس‌ها به صاحبانشان شباهتی ندارند. در حالیکه لازم است شخصیت آن چهره در سردیس او کاملاً مشهود باشد چراکه هنر شخصیتی و بزرگی‌های خاصی دارد که در چهره‌اش نمایان است و می‌تواند نگاه، لیختند یا آخم آن چهره خاص باشد.برای اینکه ساخت سردیس‌ها به درستی رخ بدهد، سازنده یا باید با آن چهره آشنایی و نزدیکی زیادی داشته باشد، یا اینکه درباره او تحقیق و پژوهش کافی انجام دهد، به بررسی آثار او بپردازد و از همه مهم‌تر اینکه از روز نخست با خانواده یا یکی از نزدیکان آن شخصیت در ارتباط باشد چون وقتی ساخت سردیس به نقطه خاصی رسید، دیگر امکان تغییر عمده‌ای در آن نیست، اواضافه می‌کنند.نمی‌دانیم ساخت سردیس‌ها بر چه اساسی به مجسمه‌سازان سپرده می‌شود اما ای کاش بر اساس علقه، نزدیکی و احساس خاص آن مجسمه‌ساز به آن هنرمند صورت بگیرد.

گفت‌وگو با سعیده سادات اکبری، نویسنده کتاب «عاشقانه‌ای برای ۱۶ ساله‌ها»

دخترها هم شهید می‌شوند...

ادب و هنر/اجواد شیخ‌الاسلامی | «عاشقانه‌ای برای ۱۶ ساله‌ها» روایت شخصیت دختری نوجوان است. دختری که تمام تلاشتش را به کار می‌بندد تا در زندگی اول باشد. در شانزدهمین بهار عمرش حادثه‌ای رخ می‌دهد و او را در رسیدن به خواسته‌اش کمک می‌کند. انفجاری که در سال ۱۳۸۷ در حسینیه سیدالشهدای شیراز رخ داد، نقطه اوج زندگی او را رقم زد.

شهید راضیه کشاورز ۱۱ شهریور ۱۳۷۱ در ظهر گرم تابستانی همزمان با نوای ملکوتی اذان ظهر در مردودشت شیراز به دنیا آمد. والدینش به خاطر ارادتی که به خانم فاطمه زهرا(س) داشتند نام راضیه را برایش برگزیدند. روزها یکی پس از دیگری سسیری می‌شدند. راضیه بزرگ‌تر می‌شد و با وجودش شور و نشاط مضاعفی به خانه می‌بخشید. از همان کودکی روحیه‌ای شاداب و پرشور و نشاط داشت و لطافت و مهربانی‌اش به وضوح در برخورد یا اطرافیان آشکار بود. راضیه تا پیش از بهار ۱۶ سالگی‌اش موقعیت‌های چشمگیری را در زمینه ورزش کاراته، مسابقات قرآن و درس و تحصیل کسب کرد.

شامگاه بیست و چهارم فروردین ۱۳۸۷ در «حسینیه سیدالشهدا» شیراز وابسته به کانون فرهنگی رهپویان وصال در میانه عزاداری و آن زمان که نغمه «جسی تو ای صاحب زمان» مداح فضای حسینیه را عطرآگین کرده بود در چشم برهم زدن انفجاری مهیب، حسینیه را زیرورو کرد و ۱۴ نفر از بهترین‌ها و پاکان این شهر که در میان آن‌ها دو دختر و دو پسرپچه نیز بودند، بر دل بی‌برای و پاکشان نظر شد و پسند یار شدند.

کتاب «عاشقانه‌ای برای ۱۶ ساله‌ها» که توسط نشر «شهید کلامی» منتشر شده است، به زندگی این شهید جوان می‌پردازد. برای آشنایی بیشتر با این اثر به سراغ سعیده سادات اکبری، نویسنده این کتاب رفتیم تا از چند و چون نوشتن این کتاب و شخصیت شهید راضیه کشاورز بپرسیم. این گفت‌وگو



را می‌خوانید.

◆ چه شد که به سمت نوشتن زندگی شهید راضیه کشاورز رفتید؟

مدت زیادی از شهادت رفقای هم‌بیتی‌مان نگذشته بود که با دوستانمان در واحد شهدای کانون تصمیم گرفتیم زندگی‌نامه ۱۴ شهید این فاجعه را به‌صورت کتاب درآوریم تا هم به مخاطب نوجوان و جوان الگویی از جنس خودش معرفی کنیم و هم اینکه شاید کمی بتوانیم از دینی که همیشه از شهدا بر گردنمان بوده و هستت بکاهیم. از آنجا که دو تن از شهدا دختر بودند و ما هم در واحد شهدای



موضوع در نوشتن اثر به من کمک کرد.

◆ فکر می‌کنید این کتاب برای کسانی که آن را نخوانده‌اند چه جذابیتی دارد؟

پیش از پاسخ به پرسش شما بگویم کتاب به‌صورت زندگی‌نامه داستانی است از شهیدیه که بین ما می‌زیسته و در کنار ما راه می‌رفته و در بین ما بوده است. دختر شهیدی از نسل چهارم انقلاب، نوجوانی که انقلاب، جنگ و شهیدا را ندیده ولی چنان زندگی کرد که توفیق شهادت در راه امام زمانش را پیدا کرد. از همان اول که این کتاب را نوشتم معتقد بودم راضیه با نوجوان‌های امروزی خیلی فرق نمی‌کرد. من به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم او خیلی مقدس نبود اتفاقاً مثل خیلی زمینه‌توجیه‌کنند تا بی‌خود کسی توقع رساندن تقلب از طرف او را نداشته باشد. امروز یکی از همان روزهایی است که عده‌ای از بچه‌ها به خاطر اشتباه سخت زیست شناسی حتما دسبت به دامن تقلب می‌شوند. چپینش صدلی‌ها در کلاس طوری است که راضیه در ردیف اول و نرگس آخر کلاس دور از هم قرار گرفته‌اند

به تکمیل اطلاعات کردیم و دانسته‌های ما درباره شهدا کامل‌تر شد. پس از این جمع‌آوری اطلاعات و محتوا هم باز فصله‌ای افتاد تا زمانی که شروع به نوشتن این اثر کردم. در گفت‌وگوها به جزئی‌ترین مسائل اشاره شده بود و این

برشی از کتاب

نرگس با حرف‌هایی که از راضیه در مورد حق‌الناس بودن تقلب شنیده بود، متقاعد شده انجام این کار اشتباه است و گناه به حساب می‌آید. راضیه روی این مسئله خیلی حساس است و این حساسیت را به نرگس هم منتقل می‌کند. او هم به تبعیت از راضیه هر وقت بحث این موضوع سرکلاس داغ می‌شود، سعی می‌کند بچه‌ها را در این زمینه‌توجیه‌کنند تا بی‌خود کسی توقع رساندن تقلب از طرف او را نداشته باشد. امروز یکی از همان روزهایی است که عده‌ای از بچه‌ها به خاطر اشتباه سخت زیست شناسی حتما دسبت به دامن تقلب می‌شوند. چپینش صدلی‌ها در کلاس طوری است که راضیه در ردیف اول و نرگس آخر کلاس دور از هم قرار گرفته‌اند

◆ نخستین تجربه کتاب چطور بود؟ چه سختی‌ها و چالش‌هایی داشت؟ تحقیق درباره اثر را هم خودتان انجام دادید؟

بله. من همه این‌ها را خودم انجام دادم. گفت‌وگو با خانم کشاورز را خودم انجام دادم و کتاب را هم خودم می‌نوشتم. درباره طرح سؤال‌ها هم مشکلی نداشتیم و پرسش‌ها را خودم طرح می‌کردم. اطلاعات درباره شهدا را همان اول که بچه‌ها شهید شدند تهیه کردیم، اما در کار وقفه‌ای افتاد. سال ۹۲ دوباره شروع

اصرار مادرش برای دلیل خرید این شیرینی می‌گوید: «باشه میگم، ولی شرطش اینه که بین خودمان بمونه». یعنی حتی خانواده او پس از شهادتش متوجه می‌شوند او نذر چله دعای عهد داشته است و این راز بین خودش و مادرش باقی می‌ماند. محبت راضیه به امام زمان(عج) در سن ۱۵ سالگی جهت‌دار می‌شود و این به نظرم یکی از جذایب‌های زندگی شهید است. من هم سعی نکردم از راضیه یک آدم مقدس و دور از دسترس بسازم، چون اصلاً به چنین چیزی معتقد نیستم. این انس و الفت برای همه ما در آن سن‌های کودکی بود. این سنین بیداری فطری انسان هاست رخ می‌دهد و اگر انسان در مسیر درست قرار بگیرد، این حس رشد می‌کند. شهدا هم مثل آدم‌های معمولی بودند اما نقاط قوت می‌کنیم راضیه می‌تواند الگوی خوبی برای نوجوان‌ها و جوان‌های ما باشد. البته کتاب فقط مناسب نوجوان‌ها و جوان‌ها نیست و برای همه گروه‌های سنی خواندنی است.

◆ با توجه به اینکه «راضیه» دوست شما بود زمان نوشتن کتاب چه حسی داشتید؟

فقط خدا می‌داند چقدر عذاب‌آور است بخواهی قطعه‌های بدن و قطره‌های خون دوست شهیدت را که همین چند ثانیه پیش در کنارت نشستست بود و بر فراق امام حی و زنده می‌گریست حالا بر در و دیوار حسینیه نظاره‌گر باشی. حالا اما میان او و تو فاصله‌ای است که پر نمی‌شود مگر آنکه تو هم شهید شوی؛ فاصله‌ای که او و جایگاهش را دست‌یافتنی کرده است.

◆ چرا اسم «عاشقانه‌ای برای ۱۶ ساله‌ها» را انتخاب کردید؟

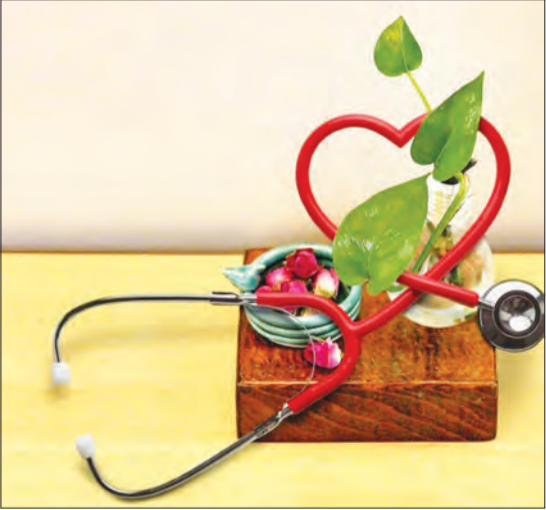
انتخاب این نام برمی‌گردد به محبتش به امام زمان و عشقی که به حضرت داشت. در زمانه ما عشق‌ها دم دستی و زمینی است به همین دلیل خواستم از یک زاویه جدید به عشق نگاه کرده باشم که اگر یک نفر به امام زمانش عشق و محبت داشته باشد، این محبت می‌تواند به رشد او جهت بدهد و این برای راضیه اتفاق افتاد.

◆ برای دیگر شهدای حسینیه شیراز هم کتاب تهیه خواهید کرد؟

درباره دیگر شهدا هم پیگیر هستیم ولی هنوز شروع نکرده‌ایم؛ چرا که خانواده بعضی از شهدا بیماری دارند و نمی‌توانند به خوبی همراهی کنند و یا پدر و مادر یکی از شهدا فوت کرده‌اند و در کل به دلایل مختلف هنوز نتوانسته‌ایم کار را شروع کنیم، اما قصد داریم برای دیگر شهدای انفجار حسینیه شیراز هم کتاب تهیه کنیم که امیدوارم به زودی میسر شود.



حواله دهند و عطایش را به لقایش ببخشند. این در حالی است که طرح عشق ناب و اصیل انسان به انسان، انسان به طبیعت و یا انسان به خداوند متعال... در دنیایی که می‌رود شب همه جایش را فرا بگیرد می‌تواند تأثیر گذار باشد و بسیاری از مصائب بشری را از میان ببرد. نکته مهم و حائز اهمیت این است که بسیاری از نویسندگان و هنرمندان صاحبانم و ماندگار ادبیات جهان هر کدام باور و نظرات خود را در خصوص تمام پدیده‌های اجتماعی و انسان مطرح کرده‌اند. اما متأسفانه در ایران نویسندگان تنها خود را خالق داستان‌هایی می‌دانند که اگر به بن‌مایه‌های نهفته در آن‌ها هم دقت شود کمتر در پای مباحث عمیق فلسفی، اجتماعی، روان‌شناسی و دینی را می‌توان یافت. نویسندگان ما اغلب خود را صاحب اندیشه و فکر در حوزه انسان‌شناسی و ساحت هستی نمی‌دانند و همین می‌شود که بیشتر اوقات هیچ نظر جدی و قابل‌تعمیق را مطرح نمی‌کنند. با یک بررسی اجمالی درباره نقطه نظرات هنرمندان در غرب می‌بینیم بسیاری از آنان چون مارک توابن، شوپنهاور، کافکا، ژان پل سارتر، آنتوان چخوف، ویکتور هوگو، هربر لویور، آگاتا کریستی...درباره عشق صحبت کرده‌اند. اما معدود نویسندگان ایرانی نظرات خود را آشکارا مطرح کرده‌اند. در چنین شرایطی جای تعجب نیست که ماهیت عشق به درستی در ادبیات معاصر جدی ایران مورد استفاده قرار نگرفته است. طبق تاریخ بیشتر صاحب نظران، عشق نوعی پدیده زیباشناختی است. بی‌شک این جمله شرط زیباشناسی در هر گستره و قلمروی، جمله زیبا و حسن‌برانگیز پیامبر اکرم(ص) را به ذهن متبادر می‌سازد که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.



انگار با سیخف شدن عشق و از دست رفتن اعتبار و حرمتش، نویسندگان مطرح کشور هم به این باور رسیدند که مقوله عشق را به ادبیات سطحی عامه‌پسند

◀ تازمه‌ای نشر

داستانی درباره حسرت

چشمه: کتاب «تو این فکرم که تمومش کنم» نوشته ایان رید با ترجمه کوروش سلیم‌زاده به‌تازگی منتشر شده است.

این رمان‌ش از هر چیز، داستانی است درباره حسرت؛ حسرت حرف‌های زده، کارهای نکرده، شجاعت‌های به‌خرج‌نداده، دوست‌دارم‌های نگفته یا کم گفته، قدم‌های برداشته و البته رنج زندگی با عواقبشان. نبوغ ایان رید در این است که چنین موضوعی را در قالب تریلری روان‌شناسانه و هیجکاک‌به رسته تحریر درآورده، آن هم در نخستین رمانش به‌سختی می‌توان این کتاب را به ژانر ادبی خاصی محدود کرد. ابتدا به نظر می‌رسد با داستانی کم‌دی –رمانتیک طرف هستیم، به‌تدریج جنبه‌های سوررئالی وارد داستان می‌شود که از توحششان عاجزیم، یک‌سوم پایانی داستان هم به تریلری با ماه‌های ترسناک بدل می‌شود به طوری که این لحن عوض کردن‌ها نانه‌تنها لطمه‌ای به داستان نمی‌زند، بلکه به نقطه قوت آن بدل می‌شود.

این کتاب به‌تازگی در ۲۲۴ صفحه و با قیمت ۴۵ هزار تومان در دسترس علاقه‌مندان به رمان قرار گرفته است.

برای علاقه‌مندان به زندگی و شخصیت «ادگار آلن پو»

آفتابکاران: «پو» مردی که هرگز نخندید» نوشته پیتر آکروید با ترجمه شهاب شکروی راهی بازار نشر شد.

کتاب پیش‌رو، با رویکرد زندگی‌نامه‌نویسی نوشته شده و شخصیت ادگار آلن پو، نویسنده مهم آمریکایی‌س را از زاویه‌ای تاریخی-اجتماعی مورد مطالعه قرار داده است. پو نویسنده‌ای است که قالب داستان کوتاه، علمی‌تخیلی و داستان پلیسی، مدیون کشف و شهادهای او است. پیتر آکروید در کتاب خود، هیچ‌گاه پوی نویسنده را از پوی واقعی

جدا نکرده و به گفته ناشر نسخه فارسی کتاب، در شرح زندگی او به همان اندازه که دقت به کار برده، صداقت را هم به کار گرفته است.

ادگار آلن پو زندگی غم‌انگیز و ترازیکی داشته است. پیتر آکروید می‌گوید مرگ زنان زندگی پو و همچنین کودکی نداشتن پو، از جمله عواملی بودند که سبب خلق داستان‌های سیاه و عجیب و غریب او شدند.

آلن پو با داستان «کلاغ» به شهرت رسید و در ۴۰ سالگی در بیماری و انزوا درگذشت.

این کتاب در ۲۲۰ صفحه و با بهای ۳۸ هزار تومان منتشر شده است.

روایتی از زندگی سیدمحمدصادق دشتی

راه یاران: کتاب «آقا صادق» روایتی از زندگی جهادگر شهید سیدمحمدصادق دشتی با تحقیق و تدوین محمدرضا حسینی، منتشر شد.

در این کتاب، هر مقطع از زندگی شهید دشتی از تولد تا شهادتش توسط یک یا چند راوی روایت شده است؛ از پدر، مادر و برادران شهید گرفته تا هم‌زمانش در جبهه‌های جنگ تحمیلی. در واقع یک سوم اول کتاب، روایت اتفاقات دوران کودکی شهید از جمله شرایط زندگی و جابه‌جایی‌های مکرر به واسطه شغل پدر، زلزله مهیب قبر و کارزین، حضور در مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب و بازداشت چند روزهاش توسط ساواک است. دیگر بخش‌های کتاب نیز به نحوه آشنایی و ورود او به جهاد سازندگی و جنگ می‌پردازد. شهید دشتی از دوران کودکی با وجود سن کم به گروه مخالفان رژیم شاهنشاهی پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای محرومیت‌زدایی از سیستان و بلوچستان راهی این استان شد و در کنار فعالیت در کمیته کشاورزی به کارهای فرهنگی و تدریس در مدرسه راهنمایی نیز پرداخت. کتاب «آقا صادق» در ۱۸۴صفحه و با قیمت ۲۰هزار تومان منتشر شده است.

